

تقسیم دوم: اجتهاد متجزی و مطلق

بحث اول: تعریف

مرحوم آخوند می نویسد:

« ینقسم الاجتهاد إلى مطلق وتجزّی ، فالاجتهاد المطلق هو ما یقتدر به علی استنباط الأحكام الفعلية من أمانة معتبرة ، أو أصل معتبر عقلاً أو نقلاً فی الموارد التي لم یظفر فیها بها ، والتجزی هو ما یقتدر به علی استنباط بعض الأحكام .»^۱

توضیح:

۱. اجتهاد مطلق یعنی، ملکه‌ای که با آن می توان از امارات معتبره یا از اصول عملیه (که از نقل یا از عقل برآمده است و در جایی که به امارات دست نیافته‌ایم) همه احکام فعلی را استنباط کرد.
۲. و اجتهاد متجزی، یعنی ملکه‌ای که با آن می توان برخی از احکام فعلی را استنباط کرد.
۳. [ما می‌گوییم: مراد مرحوم آخوند از حکم فعلی، یا مقابل حکم واقعی است. به این معنی که مجتهد بتواند وظیفه بالفعل خود را بشناسد (و نه اینکه حکم واقعی را بشناسد) و یا مقابل حکم انشایی است یعنی مجتهد اگر بتواند به حکمی انشایی دست یابد ولی به سبب اینکه احتمال نسخ و یا تخصیص دهد نمی تواند فعلیت این حکم را در یابد و ممکن است بگوییم «فعلیة» اشاره به آن است که احکام شرعی وقتی باید مورد اجتهاد باشند که دارای اثر باشند در حالیکه احکام انشایی دارای اثر نیستند. و ممکن است «فعلیة» اشاره به این باشد که احکام انشایی اصلاً حکم نیستند. (این دو وجه آخر در کلام مرحوم مروج مطرح است)]

ما می‌گوییم:

۱. قبل از طرح بحث، لازم است اشاره کنیم که «تَجَزَّأً» که مصدر آن «تَجَزَّى» است، لازم است و به معنای «تقسیم شد» است^۲ و همچنین به معنای «قانع شد به آن» و «به آن اکتفا کرد»^۴ (قَنَعَ و اکتفی به) وارد شده است. و برخی نیز درباره این فعل نوشته‌اند «تَجَزَّأً المال: تَفَرَّقَ»^۵ با توجه به این مطلب می توان گفت، با توجه به اینکه:

۱. کفایة الاصول، ص ۴۶۴

۲. منتهی الدرایة، ج ۸، ص ۳۸۱

۳. فرهنگ ابجدی

۴. لسان العرب، ج ۱، ص ۴۶؛ تاج العروس، ج ۱، ص ۱۲۵؛ القاموس المحيط، ج ۱، ص ۹؛ المحکم و المحيط الاعظم، ج ۷، ص ۴۷۹

۵. اساس البلاغة، ج ۱، ص ۹۱

اولاً متجزی به معنای تقسیم شده و یا متفرق و یا «به آن اکتفا شده» است و ثانیاً ملکه یا هست و یا نیست و لذا تقسیم شدن در آن به معنای تشکیک و به وجود آمدن بخشی از ملکه کامل است:

در نتیجه:

با این حساب می توان گفت:

اگر گفتیم «اجتهاد متجزی» و مراد «اجتهاد کردن» است، در این صورت معنی آن است که «اجتهادی که ملکه‌ی به کار گرفته شده در آن متفرق (غیر جامع و کامل) و تقسیم شده (غیر کامل) است» در مقابل اجتهاد مطلق که ملکه استفاده شده در آن، ملکه کامل و مطلق (غیر مقید و غیر منقسم) است. و یا بگوییم معنی آن است که «اجتهاد کردنی که تقسیم شده است» (یعنی در همه جا نمی تواند پدید آید) و اگر مرادمان «ملکه اجتهاد» است، در این صورت معنا چنین است: «ملکه ای که تشکیک شده و متفرق است» و در مقابل «ملکه مطلق و غیر مشکک و غیر متفرق» است.

و اگر گفتیم مجتهد متجزی و مراد کسی است که به فعل اجتهاد مشغول است، معنی عبارت است از: کسیکه در حال اجتهاد کردن است و ملکه اجتهادش متفرق و تقسیم شده است» (در مقابل مطلق که ملکه اش کامل است) و اگر مراد کسی است که دارای ملکه اجتهاد است، معنی عبارت است از «کسیکه دارای ملکه اجتهاد است در حالیکه ملکه اش متفرق و تقسیم شده است»

اما اینکه مرحوم آخوند صفت اجتهاد را «تجزی» قرار داده‌اند، به این صورت قابل تصحیح است که مصدر را به معنای «اسم فاعل» بگیریم و الا تصحیح معنای «اجتهاد تقسیم شدن و متفرق بودن» بسیار سخت و باردار است.

به همین جهت تعبیر «تجزی در اجتهاد» و یا «تجزی اجتهاد» هم خالی از مسامحه نیست. چرا که این ترکیب به معنای «تقسیم شدن اجتهاد و متفرق شدن اجتهاد و یا اکتفا کردن به اجتهاد» است که معنای مُحصلی ندارد. الا اینکه بگویید اجتهاد در اینجا به معنای «ملکه اجتهاد» است و معنا «متجزی بودن و تقسیم شده بودن و متفرق بودن ملکه اجتهاد» است.

۲. چنانکه برخی از بزرگان اشاره کرده‌اند، لفظ مطلق و متجزی در روایات وارد نشده است و لذا الفاظ مذکور دخلی در استفاده از اطلاعات ندارد. پس آنچه در این بحث مهم است تعریف و معنای این واژه است و لفظ آنها از اهمیت برخوردار نیست.

۳. این تعریف مرحوم آخوند در کلمات بسیاری از فقها مطرح است. به عنوان مثال مرحوم شهید صدر همین تعریف آخوند را مورد توجه قرار داده است:

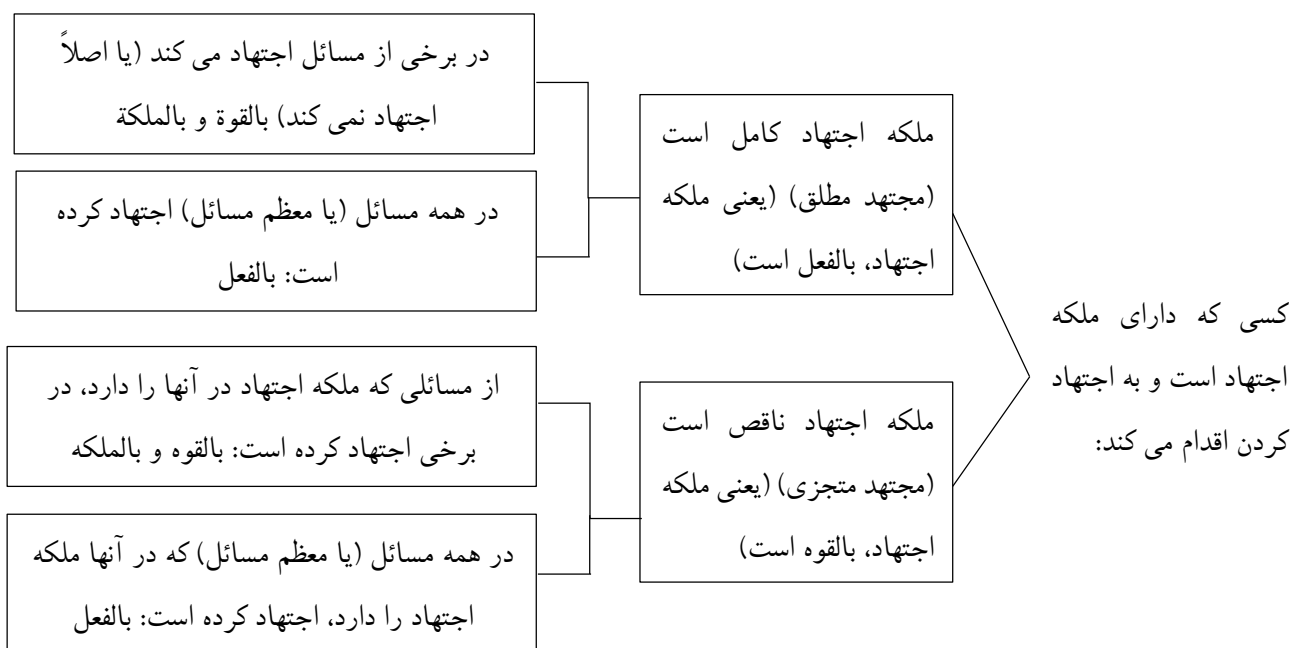
۱. ن ک: تحلیل العروة، شیخ راضی تبریزی، ص ۸۸

«والاجتهاد على قسمين: أحدهما كامل، ويسمى ذو الكامل بالمجتهد المطلق، وهو التقدير على استخراج الحكم الشرعي من دليله المقرر في مختلف أبواب الفقه والآخر ناقص، ويسمى ذو الاجتهاد الناقص بالمتجزئ، على استخراج الحكم الشرعي من دليله في نطاق محدود من المسائل فقط»^۱

۴. چنانکه از عبارت مرحوم آخوند قابل استفاده است، تجزئ و اطلاق مربوط به تشکیک در ملکه اجتهاد است. یعنی گاه ملکه اجتهاد در کسی کامل است و توان اجتهاد بالفعل در همه مسائل را دارد و گاه ملکه اجتهاد در مراتب پایین است و مجتهد متجزئ تنها در مسائل ساده (یا برخی از ابواب فقه) توان اجتهاد بالفعل دارد.

۵. مطابق این بیان، چون ملکه اجتهاد، از کیف های نفسانی است، قابل تشکیک است و لذا در برخی به صورت کامل و در برخی به صورت ناقص موجود است.

۶. پس می توان این تقسیم بندی را با تقسیم بندی قبلی در هم داخل کرد و چنین تقسیم بندی را ارائه کرد:



۷. آنچه گفتیم و به عنوان تقسیم بندی ۴ وجهی بیان کردیم، به صراحت در عبارت هدایة المسترشدين مطرح است:

«اعلم ان كلا من الاجتهاد بمعنى الملكة والفعل اما ان يكون هناك استنباط جميع المسائل مع حصول الفعلية كك ونعني بالطلاق حصول الفعلية ان يكون مستفراغاً لوسعه في المسائل المعروفة المدونة مما يعد عنه عادة عرفاً بمسائل الفقه لا جميع ما يمكن تصويره من المسائل

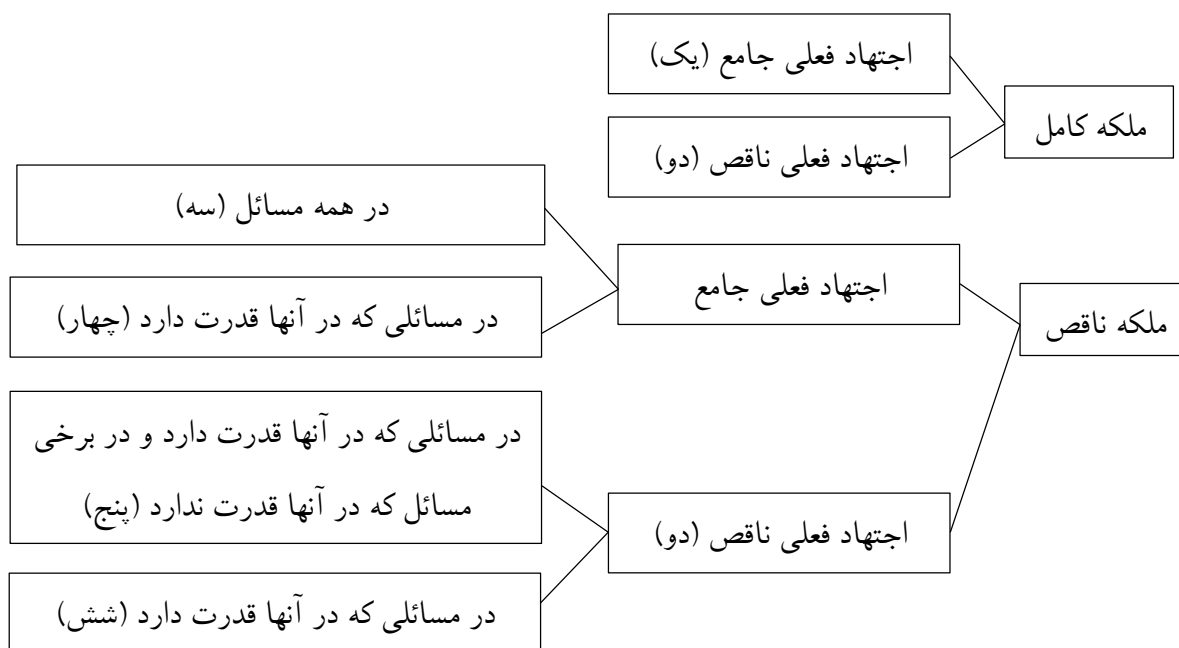
۱. الفتاوى الواضحة، ص ۱۱۴

لعدم تناهيها وامتناع احاطة القوة البشرية بها واما ان يكونا جزئيين ان يكون القوة تامة كلية على الوجه المذكور والفعلية ناقصة جزئية واما العكس فغير متصور غالبا فيمكن تصويره فيما إذا استنبط الحكم في المسائل المتكئة بمعاذل من اسناد ونحوه من غير ان يقتدر نفسه على الاستنباط بخلاف غيرها من المسائل»^۱

توضيح:

- ۱- اجتهاد دو معنى دارد. ملكه اجتهاد و فعل اجتهاد.
- و هر کدام از این دو، نیز گاهی بالقوه است و گاهی بالفعل است
- ۲- الف) ملكه اجتهاد مطلق باشد و مجتهد هم در همه مسائل اجتهاد کرده باشد
- ۳- البته مراد اجتهاد در مسائل معروف و تدوین شده است و الا در هر چه قابل فرض و تصویر است، «اجتهاد کردن» محال است چرا که تعداد آن ها نهایت ندارد.
- ۴- ب) ملكه اجتهاد جزئی (متجزی) است و مجتهد در برخی از مسائل اجتهاد کرده است (جزء مسائل)
- ۵- ج) ملكه اجتهاد (قوه) تام و کامل است ولی مجتهد در همه مسائل اجتهاد نکرده است و تنها در برخی از آنها اجتهاد کرده است
- ۶- د) ملكه اجتهاد ناقص است ولی مجتهد در همه مسائل اجتهاد کرده است
- ۷- که این قسمت آخر محال است
- ۸- البته این قسم چهارم را شاید بتوان چنین فرض کرد که مجتهد با کمک استادش در مسائل مشکل استنباط کرده است و خودش در مسائل ساده استنباط کرده است (و بیش از استنباط مسائل ساده توانایی ندارد)
۸. فرق فرمایش هدایة المسترشدين، با آنچه ما گفتیم آن است که تقسیم ایشان در جایی که ملكه اجتهاد کامل نیست (قسم ب و د) با تقسیم ما فرق دارد. ایشان می نویسد دو قسم این نوع را، «فعلیت اجتهاد در همه مسائل فقه» و «عدم فعلیت اجتهاد در همه مسائل فقه برمی شمارد»، در حالیکه ما گفتیم: «کسی که ملكه ناقص دارد، یا در تمام تمام مسائلی که در آن توانایی دارد، اجتهاد فعلی کرده است و یا در همه مسائلی که در آنها توان دارد، اجتهاد فعلی نکرده است».
۹. پس جمع همه اقسام چنین می شود:

۱. هدایة المسترشدين، ص ۴۶۶



فرض (سه) همان فرضی است که هدایة المسترشدين محال می داند (د)

و فرض (پنج) هم دچار همان مشکل فرض (سه) است.

۱۰. مرحوم صاحب فصول درباره مجتهد متجزی به دو تعریف مختلف اشاره کرده است:

«و المتجزی من ظنّ بعض الأحكام عن أدلتها من غیر ملکہ یعتدّ بها أو کان له ملکہ تحصیل

الظنّ بجملة لا یعتدّ بها»^۱

مطابق نظر ایشان مجتهد متجزی دارای دو تعریف مختلف است:

یک) کسیکه اصلاً ملکه اجتهاد ندارد ولی از برخی ادله، به ظن به احکام رسیده است.

دو) کسیکه ملکه اجتهاد را به صورت ناقص دارد (یعنی ملکه ای دارد که با آن می تواند تعداد

کمی از احکام - غیر معتدّ به - را با آن تحصیل کند)

تعریف دوم، تعریف مشهور از «اجتهاد متجزی» است ولی تعریف اول، تعریفی است که قابل مناقشه است

و در عین حال بر بسیاری از طلبه‌ها که احکام و ادله آن را می شناسند ولی ملکه ای را دارا نیستند صدق

می‌کند

۱۱. بر تعریف اول می توان اشکال کرد که «چون اجتهاد فعلی استفراغ وسع فقیه است و فقیه کسی است که

دارای ملکه اجتهاد باشد، لذا کسی که در هیچ مرتبه‌ای ملکه اجتهاد ندارد، مجتهد نیست.»

۱۲. نکته مهم در این بحث آن است که: «تشکیک در ملکه»، طولی است یعنی هرگاه ملکه قوی تر شود، شامل مراتب پایین تر ملکه هم می شود و لذا اگر گفتیم اجتهاد درباره حج بیشتر از اجتهاد در باب صلاة (مثلاً) محتاج ملکه اجتهاد است در این صورت اگر کسی به «ملکه اجتهاد» به اندازه‌ای که در باب حج لازم است، دست یافت، در باب صلاة دارای ملکه اجتهاد است حتی اگر بالفعل اجتهاد نکرده باشد. و به همین جهت اگر گفتیم میزان ملکه‌ای که در باب خمس و باب صوم لازم است، یکسان است، حتی اگر کسی که در باب خمس به صورت بالفعل اجتهاد نکرده باشد، باز هم در باب خمس دارای ملکه اجتهاد است.

۱۳. در میان اهل سنت تقسیمی دیگر برای مجتهد مطلق مطرح است، گروهی را مجتهد مطلق مستقل می دانند که همان ائمه اربعه ایشان (شافعی، احمد، مالک، ابوحنیفه) اند و گروهی را مجتهد در مذهب برمی شمارند که در حقیقت -مثلاً- در مذهب شافعی و مطابق اصول مذهب او اجتهاد می کنند و گروهی را مجتهد مطلق منسوب به یکی از ائمه می دانند. این دسته سوم از ائمه اربعه یا امامان بزرگ از گروه دوم تقلید نمی کنند ولی اتفاقاً در ادله و نتایج با آنها موافق شده اند.

به نظر این تقسیم بندی در فقه شیعه فرض ندارد. چرا که اولاً همه مجتهدین در مذهب شیعه اجتهاد می کنند و شیعه دارای مذاهب زیر مجموعه (مثل مذاهب اربعه) نیست. و فقهای شیعه هم به یکدیگر منسوب نشده اند تا قسم سوم قابل فرض باشد.

۱۴. مرحوم محمدتقی حکیم در کتاب الاصول العامه للفقهاء المقارن، به ۵ نوع اجتهاد در میان اهل سنت اشاره می کند:

(۱) اجتهاد مطلق

(۲) اجتهاد در مذهب (یعنی مطابق نظر امام هر مذهب اجتهاد می کند ولی در برخی از مسائل با امام مذهب مخالفت می کند. مثلاً حسن بن زیاد با ابوحنیفه، ابن قاسم و اشهب با مالک و مازنی با شافعی در برخی مذاهب مخالفت کرده اند)

۱. ن ک: موسوعة الفقه الاسلامی المقارن، ج ۱، ص ۳۳۹ به نقل از الجامع الصغير، ج ۱، ص ۷؛ و برخی از منابع دیگر؛ ایضاً ن ک: روضة الطالبین، نووی، ج ۸.

۳) اجتهاد در مسائلی که در آنها امام مذهب، سخنی نگفته است (که فرد مطابق با مبنای امام مذهب و با استفاده از احکام مشابه، در مسائل جدید اجتهاد می کند مثلاً طحاوی و کرخی در حنفیه، ابن عربی و ابن رشد در مالکیه و غزالی و اسفراینی در شافعیه چنین بوده اند)

۴) اجتهاد اهل تخریج: یعنی اگر امام مذهب سخن مبهم و مجملی گفته است را بتواند تفسیر کند

۵) اجتهاد اهل ترجیح: یعنی اگر از امام مذهب چند فتوی نقل شده است، یکی را بر دیگری ترجیح دهد (مثل قدوری از علمای حنفیه)

۱۵. از محمد ابوزهره نقل شده است که^۱ مجتهدین شیعه از نوع مجتهد مطلق نیستند بلکه از نوع «مجتهد منسوب» (قسم سوم، چهارم و پنجم) هستند.

در حالیکه به نظر این سخن کامل نیست چرا که شیعیان نسبت خود را با ائمه (ع) مثل نسبت خود با پیامبر (ص) می دانند و سخن ائمه (ع) را اجتهادات ایشان نمی دانند بلکه عین حکم الله و برمی شمارند.

بحث دوم: امکان اجتهاد مطلق

مرحوم آخوند درباره امکان اجتهاد مطلق می نویسد:

«ثم إنه لا إشكال في إمكان المطلق وحصوله للأعلام ، وعدم التمكن من الترجيح في المسألة وتعيين حكمها والتردد منهم في بعض المسائل إنما هو بالنسبة إلى حكمها الواقعي ، لأجل عدم دليل مساعد في كل مسألة عليه ، أو عدم الظفر به بعد الفحص عنه بالمقدار اللازم ، لا لقلة الاطلاع أو قصور الباع. وأما بالنسبة إلى حكمها الفعلي ، فلا تردد لهم أصلاً»^۲

توضیح:

۱. اجتهاد مطلق ممکن است و برای برخی از اعلام هم حاصل شده است
۲. إن قلت: فقهای بزرگ هم در برخی مسائل تردید دارند و نمی توانند یک طرف مسئله هایی را ترجیح دهند؛ پس آنها هم در همه مسائل مجتهد نیستند و لذا اجتهاد مطلق حاصل نمی شود.
۳. قلت: در چنین مسائلی فقهاء حکم واقعی را نمی توانند تشخیص دهند (چرا که دلیل ناقص است و یا قابل دستیابی نیست) ولی می تواند حکم ظاهری را در همان مسئله تعیین کنند و در اینکه حکم ظاهری در آن مسئله چیست تردید ندارد.

ما می گوئیم:

۱. الامام الصادق (ع)، ص ۵۴۰ به نقل از الاصول العامة، ص ۵۷۴

۲. همان

۱. چنانکه از هدایة المسترشدين خوانديم، ايشان، اجتهاد مطلق را به معنى علم به همه مسائل نمى داند (چرا که مسائل نهايت ندارد و علم به بى نهايت محال است) بلکه مى فرمايد، مجتهد مطلق کسى است که حکم «مسائل معروف و مدون» را مى شناسد و حتى از اين هم تنزل کرده و مى فرمايد که اگر کسى «عالم بقدر يعتد به من الاحکام المعروفة المدونة» باشد هم عرفاً مجتهد مطلق است.^۱
۲. اما ممکن است بتوان گفت (چنانکه هدایة المسترشدين خود اشاره دارد) که مسائل بى نهايت نيست چرا که آنچه بى نهايت است، مصاديق خارجى است و کلیات احکام متناهی است و لذا اجتهاد مطلق به معنای احاطه بر همه مسائل فقهی (و نه تنها مسائل معروف و مدون) ممکن است.
۳. در تأييد اين سخن اخير مى توان گفت اگر بگوئيم احکام بى نهايت است، در اين صورت علم به آن برای پیامبر (ص) و اهل بيت (ع) هم محال است چرا که استحاله علم به بى نهايت، عقلی است و قابل تخصيص در مورد خاص نيست. اصف الى ذلك آنکه ممکن است بتوان گفت اصلاً «بى نهايت» قابل تحقق و وجود خارجى نيست. (چنانکه در مورد خدا مى گوئيم نمى تواند سنگى بسازد که نمى تواند بردارد)

۱. هدایة المسترشدين، ج ۳، ص ۶۳۶